

## پیشخوان

«امام خمینی، گفتمان انقلابی و دولت انقلابی» در آیینه یک اثر نوشتار

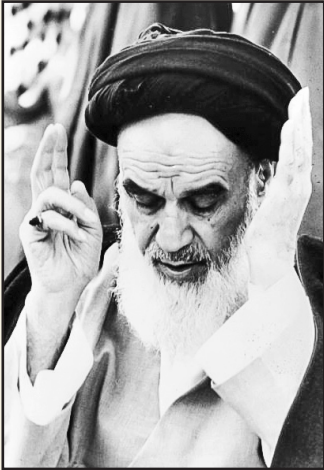
### «تثقیب اسلام سیاسی» بزرگترین رهاوردهصلح‌دوران

■ نیما احمدپور



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن‌می‌رود، در تبیین اندیشه سیاسی امام خمینی به رشته تحریر درآمده است. عادل

محمدزمان راستگو مترجم و مرکز اسناد انقلاب ناشر این اثر است. تاز نمای ناشر در اشاراتی، اینگونه به معرفی این کتاب پرداخته‌است: «دینشه حکومت اسلامی و نظریه ولایت فقیه، با مختصاتی که امام خمینی آن را مطرح کرد، در واقع انقلابی معرفتی در قفه سیاسی شیعه به حساب می‌آید. دیدگاه امام خمینی با طرد ایده جزمی و پذیرفته‌شده جدایی دین از سیاست، منجر به طرح نظریه‌ای شد که در نهایت، فروپاشی رژیم سلطنتی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ایران را به دنبال داشت. این نظریه در روز گاری مطرح شد که سکولاریسم نه تنها در غرب بلکه در درون جهان اسلام نیز نفکر غالب به شمار می‌آمد. امام خمینی با تأسیس جمهوری اسلامی، گفتمان سیاسی جدیدی را پی‌ریزی کرد که با تمام گفتمان‌های معاصر خود به لحاظ ماهیت و محتوا، تمایز مبنایی داشت. در واقع مؤلفه اساسی این گفتمان، اندیشه حاکمیت اسلام و تلفیق دین و سیاست بود. به عبارت دیگر می‌توان گفت که نظریه ولایت فقیه، دال مرکزی این گفتمان به حساب می‌آید. از طرف دیگر تمام عناصر دیگر این گفتمان، از جمله نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، وحدت امت اسلامی، نفی وابستگی به غرب و شرق، دفاع از محرومان و مستضعفان، همگی برگرفته از این اندیشه و منبعث از رویکرد دینی و اسلامی امام بود. کتاب حاضر به قلم استاد



۱۳۵۷.نوبل‌لوشاتو

عادل رفوف، به بررسی گفتمان انقلابی امام خمینی پرداخته و عناصر اساسی این گفتمان را بازخوانی و تعریف می‌کند.»

تارنمای مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی نیز در تبیین موضوع این تحقیق، به نکات ذیل آمده اشارت برده است: «عادل رفوف یکی از صدها‌متفکر عرب جامعه اسلامی است که در رای‌خمینی کبیر قلم‌فرسایی کرده است. وی با بررسی بخش‌هایی از سخنان حضرت امام در کتابش با عنوان گفتمان انقلابی و دولت انقلابی، کوشیده است بنیان‌های فکری، عقیدتی، اجتماعی و سیاسی این اسطوره قرن بیستم و تمام قرون را نشان دهد و از همین‌روانگیز، به چرایی تفاوت در سیاست‌ها، موضع‌گیری‌ها و اقدامات ایران به عنوان یک دولت اسلامی، در مقایسه با سایر دولت‌هایی که خود را مهدولت‌دسترسی علم به‌شاه و نفوذ بر وی، در این مدت طولانی چندان موجب شگفتی نشده‌است، به هر حال، انتصاب علم بر قدرت وی از طریق کنترل کلام امام را رمز نفوذ در دل‌های مسلمانان و مستضعفان غیرمسلمان دنیا می‌داند. عادل رفوف روحیه مقاومت و مبارزه‌گرانه‌امام خمینی را ستوده و معتقد است که کلام امام تحرک بخش تمام‌امت‌های مظلوم و ستمدیده خواهد بود، چنان‌که موج عظیم بیداری اسلامی – که امام راحل آن پیش‌بینی کرده بود– با همان شالوده فکری در سراسر جهان اسلام در حال جوشش است. رهبر انقلاب اسلامی در عمل و سخن ثابت کرد که شخصیتی چندبعدی است که هم بر اسلام تساهل و تسامح و مصالحه‌ای برخی دولت‌های عربی به تندی می‌تازد و هم وحدت شیعه و سنی را از اصلی‌ترین نکات قلمداد می‌کند؛ مردی که به راستی مسلمانان را امت‌واحد می‌دانست و فلسطين را مسئله اصلی دنیای اسلام اعلام کرده بود، عادل رفوف را به تمجید و ستایش واداشته است. بی‌شک سر سلسله تمام دیدگاه‌ها و نظرات این عارف کامل که طومار سلطه غرب در ایران را در هم پیچید، عدم‌اعتقاد جدی و مستدل در برابر اصل جدایی دین از سیاست بود…».

## تاریخ

تاریخ ۰۶۰۶۰۲۳۸۵۲۳



اوایل دهه ۵۰هجریاسدالله علم در حال دستنویسی از محمدرضا پهلوی

**امیراسدالله علم در پی احراز وزارت دربار، عملاً به واسطه‌ای برای انتقال بسا اخبار کشور به محمدرضا پهلوی تبدیل شد. او در خلال این مدت، بارها به این پرسش رسید: در شرایط حاضر جهان، آیا همچنان می‌توان به شیوه شاه حکومت یا سلطنت کرد؟ این پرسش نهایتاً او را به باوری منفی درباره سیاست‌های پهلوی دوم رهنمون ساخت؛ نکته‌ای که آن را در واپسین نامه خویش به شاه، منعکس ساخت و از او جز بی‌اعتنایی و اشتلم ندید و نشنید!**

«**امیراسدالله علم**» چاکری که فرجام مخدوم خویش را می‌دید

## شاه پس از واپسین نامه علم:

## مشاعر اسدالله دیگر کار نمی‌کند!

توسعه داده است. او به ویژه در امور سیاسی مربوط به دربار، یعنی جایی که دیپلماسی و جاذبه شخصی وی بیش از هر جایی مؤثر است، سیاستمداری باهوش و مجرب است.

امیر (شاهزاده) اسدالله علم، در سال ۱۹۱۸ در بیرجند متولد شد. او تنها پسر محمد ابراهیم خان (شوکت‌الملک) زمیندار ثروتمندی است که نسل اندرنسل ارباب و دوست بسیار نزدیک پدر خلال فعلی بود. اسدالله دوره دبیرستان را در بیرجند گذراند و سپس وارد دانشکده کشاورزی کرج شد. طبق اخبار و گزارشات، در دهه ۱۹۳۰ پدرش او را به همان مدرسه‌ای در سوئیس فرستاد که شاه‌فعلی (و ولیعهد آن زمان در آن مدرسه درس می‌خواند. گفته می‌شود که دوستی نزدیک بین این دو نفر، در همان مدرسه شکل گرفت. وی در سال ۱۹۴۲،

در وزارت کشاورزی شروع به کار کرد و سال بعد، پیش خدمت خصوصی شاه شد که پستی افتخاری است. در سال ۱۹۴۴ به عنوان بازرس در وزارت کشور مشغول کار شد، ولی در اواخر همان سال به انگلستان رفت و در دانشگاه آکسفورد و در رشته اقتصاد، ادامه تحصیل داد. پس از بازگشت به صورت یک بازنشته در املاکش سکنتی گزید، لیکن در سال ۱۹۴۷ به عنوان استاندار بلوچستان (محل اقامتش منصوب شد. در سال ۱۹۵۰، هنگامی که در سن ۳۲سالگی متصدی مقام وزارت کشور در کابینه محمد ساعد شد، جوان‌ترین وزیر در تاریخ کشور ایران محسوب می‌شدد. در خلال سال ۱۹۵۰، علم در سه کابینه شرکت داشت و در اکتبر همان سال، به سرپرستی املاک خاندان پهلوی گماره شد. در ژانویه ۱۹۵۱، شاه کمیسیون‌بی برای تقسیم املاک خانواده پهلوی تشکیل داد و ریاست این کمیسیون را به علم سپرد. پس از رسیدن محمد مصدق به نخست‌وزیری (مارس ۱۹۵۱)، علم در پست خود باقی ماند، اما دشمنی خانوادگی او با مصدق سبب شد در طول زمامداری مصدق، تحت نظارت در خانه‌اش محبوس بماند. در سال ۱۹۵۳ و با بازگشت

ارضی بوده است. او با احداث یک کارخانه قند، صنعت را به قسمت دورافتاده‌ای از املاک خود وارد کرده است… علم خانه‌ای در تهران و منزلی خانوادگی در بیرجند و چندین ویلا دارد، او به سوار کاری عشق می‌ورزد و اغلب با شاه تنیس‌بازی می‌کند و یکی از اعضای شورای انجمن شکار ایران است. او به زبان فارسی و انگلیسی تسلط دارد…».

■ **انگلیسی‌ها علم را تقویت می‌کنند و به علاقه‌مندان خود، آدرس او را می‌دهند!**
خاندان علم در بیرجند و به طور مشخص تر شوکت‌الملک علم، از وابستگان دیرینه به سیاست انگلیس به شمار می‌رفتند. هم از این روی امیراسدالله علم نیز کماکان مورد اعتماد این کشور بود. پس از ۲۸مرداد۱۳۳۲، وسعت نفوذ وی به جایی رسید که تقریباً تمامی رجال سیاسی ایران می‌دانستند که آینده در اختیار علم و باند اوست! ساواک در سندی که تاریخ ۱۳۳۶/۴/۸ را بر خود دارد، از قول عبدالرحمن فرامرزی چنین آورده است:

«عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه کیهان می‌گفت: مقامات انگلیسی فعلاً در ایران، از آقای علم و تشکیلات ایشان حمایت می‌کنند و برای جلب نظر و همکاری بیشتر مردم مخصوصاً عده‌ای از نزدیکان، آقای علم تا افرادی که خواهان جاه و مقام هستند، خود را به علم نزدیک سازند. فرامرزی گفت: سناتور شدن دکتر خالتری موضوع ساده‌ای نیست، زیرا را برای خود امکانپذیر نمی‌دانست و این موضوع در روحیه استادان دانشگاه و جلب توجه آنان به بسوی آقای علم، بسیار مؤثر بوده است. همچنین منتصر شهردار سابق، با وجود آن همه شغل حساس دیگری به او واگذار شده و از طرفی ایجاد پست سرپرستی کل دانشجویان در اروپا برای تفضلی، از جمله مسائلی است که باید مورد توجه قرار گیرد و تخمی است که جاسوسان خارجی آقای علم، برای تقویت او پاشیده‌اند. فرامرزی گفت: علم چه از طرف خانم خود که اجدادش خدمات ذی‌قیمتی به انگلیسی‌ها کرده و شرح حال این خانواده در کتاب سایکس نوشته شده و چه از طرف پدرش، شخص مورد اعتمادی است و به طور قطع آینده کشور به دست علم خواهد بود و نامبرده، بزرگ‌ترین عامل اجرای نقشه سیاسی انگلیسی‌ها در ایران خواهد بود…».

■ **شاه و تسخیر مکرر نصاب علم**
ههاتگونه که اشارت رفت، امیراسدالله علم در پی احراز وزارت دربار، عملاً به واسطه‌ای برای انتقال بسا مسائل کشور به محمدرضا پهلوی تبدیل شد. او در خلال این مدت، بارها به این پرسش رسید: در شرایط حاضر جهان، آیا همچنان می‌توان به شیوه شاه حکومت کرد؟ این پرسش نهایتاً او را به باوری منفی درباره سیاست‌های پهلوی دوم رهنمون ساخت؛ نکته‌ای که آن را در واپسین نامه خویش به شاه منعکس ساخت و از او جز بی‌اعتنایی و اشتلم نشنید!احمد رفوه معتقد است:

«تعلعه کلام هفت جلدی یادداشت‌های علم که گزارش مستند خاطرات، مشاهدات و اقدامات اسدالله علم در سال‌های وزارت دربار وی است و همچنین مطالعه کتاب دو جلدی گفت‌وگوهای من با شاه، به روشنی نشان می‌دهد که وی تا چه حد در خدمت به شاه و نظام سلطنتی وفادار بوده است. او در این سال‌ها، حتی عامل تأمین احواسه‌های شخصی شاه در زمینه‌های تفریح، عیاشی، قمار و انواع مفاسد بوده و در جایی تصریح دارد که به میزان ۹۹درصد محرم اسرار شاه و خانواده‌اش بوده است، با این حال وی این نکته را نیز در چند جای نوشتار خود خاطرنشان کرده که شاه به هیچ روی اهل مشورت با اهلام گرفتن از نظرات دیگران نبوده و بارها راجع به تقابلی تصمیمات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وی و در موضعاتی چون گرانی‌ها، بی‌اعتنایی به آرای مردم، فقر و محرومیت در جامعه و… تذکر داده و شاه نیز فقط شنونده این تذکرات بوده، ولی به هیچ یک از آنها عمل نکرده است. این یکی از ویژگی‌های شخصیتی انسان‌های مستبد و دیکتاتور است که به هیچ روی مشورت‌پذیر نیستند و توصیه کسی را نمی‌پذیرند، حتی اگر به شدت خود را نیازمند دریافت راهنمایی دیگران بدانند، باز در نهایت تلاش می‌کنند همه چیز را به نام خود و حاصل تصمیم خویش قلمداد کنند. شاه نیز طبعاً از این قاعده مستثنی نبوده است. فراموش نکنیم که اولین نصیحتی که وی از پدرش شنیده بود، مربوط به ۲۴شهریور ۱۳۲۰، یعنی دی روز قبل از سوگند پادشاهی وی در مجلس و در شرایط اشغال خاک ایران از سوی متفقین بوده است. رضاشاه در این روز، در آخرین جلسه هیئت دولت خطاب به وزیران گفته بود: راز موفقیت من این بوده که هرگز با کسی مشورت نکردم. محمدرضا پهلوی با داشتن ۲۳سال عمر، بچه‌تر از آن بود که بتواند بفهمد آیا پدرش آنگونه که ادعا می‌کرد، موفق بوده است یا خیر، ولی نصیحت او را به طور جدی به کار بست! او قبل از شروع پادشاهی از پدرش یاد گرفته بود که در انجام امور کشور با کسی مشورت نکند و فقط دیدگاه‌های خود را عملی سازد. آخرین تذکر نصیحت‌شونده اسدالله



شاه، همسر و همسرش در کنار دو تن از مقامات انگلیسی

علم به شاه، مربوط به اسفند ۱۳۵۶ و چند روز قبل از مرگ وی بر اثر ابتلا به سرطان خون بوده است. هم تذکر وی و هم پاسخ شاه به آن، بسیار خواندنی است. علم که به دلیل بیماری خود، در بیرجند یعنی زادگاهش بستری بود، به درخواست شاه در ۱۴مرداد۱۳۵۶، از مقام وزارت دربار استعفا کرد و شاه نیز در ۱۸مرداد استعفا ی وی را پذیرفت. مصطفی‌الموتی، نویسنده و پژوهشگر عصر پهلوی دوم، به نقل از رودابه دختر بزرگ اسدالله علم، از هشدارهای جدی‌ای که علم در اسفند۱۳۵۶، درباره روند انقلاب و اوضاع وخیم سیاسی اجتماعی کشور به شاه داده بود، خبر می‌دهد: در اسفند ۱۳۵۶ علم نامه مفصل به شاه نوشت و یادآور شد که اگر دست روی دست بگذارید، باید در انتظار آشوب بزرگ‌تری باشید!از قرار معلوم شاه اعتنایی به این هشدار نکرده و نامه را به هویدا نشان داد و نتیجه گرفت که مشاعر علم دیگر کار نمی‌کند! این مطلب را رودابه دختر علم– که شاهد نوشتن نامه پدرش بود– نقل کرده است. نکته‌ای که فهم آن در این نامه بسیار مهم است، عبارت از آنست که شاه با مردم بود است؟ هر چه بود، شاه این نصیحت علم را نیز مثل دیگر نصایح وی، مورد بی‌اعتنایی و حتی تمسخر قرار داد! چند روز پس از این آخرین نصیحت، اسدالله علم در ۲۵فروردین ۱۳۵۷ در بیمارستانی در نیویورک درگذشت. هر چند او از چند سال قبل از وقوع انقلاب اسلامی، درباره خطراتی که رژیم پهلوی را تهدید می‌کرد، هشدارهای جدی می‌داد، اما اقتدر زنده نماند که بتواند کمتر از ۱۰ماه بعد، سقوط نهایی سلسله پهلوی را به چشم ببیند. در حالی که مخدوم او محمدرضا پهلوی هم حدود دو سال‌وسه ماه پس از مرگ وی، در پنجم مرداد۱۳۵۹ در اثر همان بیماری سرطان خون – که علم از آن درگذشته بود– در آخرین تبعیدگاه، در قاهره جان داد…».

■ **تحقق پیش‌بینی علم درباره حکومت شاه، ۹ماه پس از مرگ**

علم از بدو تصدی وزارت دربار تا پایان آن، خاطرات روزانه خود را به دور از چشم مخدوم خویش، به رشته تحریر درمی‌آورد و آنها را پنهان می‌ساخت! او در آن یادداشت‌ها درباره آینده سلطنت پهلوی احتمالاتی را طرح کرده است که با سرتی حیرت‌انگیز به وقوع پیوست. میان مرگ او و فرار شاه از ایران، تنها ۹ماه فاصله افتاد و سه سال پس از پایان علم، پهلوی دوم نیز به بیماری او جان سپرد. در مقالی بر تارنمای مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، در شرح و بسط این مقوله می‌خوانیم: «اسدالله علم در ۱۲آبان۱۳۴۵، به سمت وزارت دربار منصوب شد و تا ۱۸مرداد۱۳۵۶ که به دلیل ابتلا به بیماری سرطان خون در یکی از بیمارستان‌های امریکا بستری شده بود، این سمت را به مدت ۱۱سال بر عهده داشت. تاچگذاری محمدرضا پهلوی و جشن‌های ۲۷زاور ۰۰سهاله شاهنشاهی، در دوران وزارت دربار او انجام شد. شاه پس از بیماری علم، وی را کنار گذاشت و امیرعباس هویدا را به وزارت دربار منصوب کرد. هنگامی که در ۲۵فروردین ۱۳۵۷، اسدالله علم درگذشت، در ظاهر امر هنوز رژیم پهلوی موقعیت نامیدکننده‌ای نداشت و به نظر می‌رسید از استحکام سیاسی و اقتصادی و نظامی لازم جهت ادامه حیات برخوردار است، با این همه اسدالله علم که سال‌ها طولانی از عمر خود را در صحنه سیاسی کشور سپری کرده بود، به ویژه به دنبال انتصابش به وزارت دربار – که پس از شاه، کلیدی‌ترین نقش را در سیاستگذاری کشور بر عهده داشت– پیش از هر کس دیگری به روند مشکلات سیاسی اقتصادی کشور و خطرات پیش روی رژیم پهلوی واقف بود. علم در طول حیات سیاسی‌اش، به رغم تمام تلاش‌هایی که جهت حفظ و تحکیم موقعیت رژیم پهلوی از خود نشان می‌داد، از کاستی‌ها و مشکلات عدیده کشور به خوبی آگاهی داشت، به همین دلیل حداقل از هنگامی که به وزارت دربار منصوب شد، بویسته نوعی نگرانی و وضعیت رژیم پهلوی و خطراتی را که آن را تهدید می‌کرد با خود داشت. او به رغم تلاش پیگیر و بدون وقفه‌اش جهت حفظ قدرت رژیم پهلوی، به این نکته کاملاً وقوف داشت که نظام حاکم بر کشور، یک نظام عقب‌مانده به لحاظ سیاسی و اقتصادی است و برای تداوم حیات سیاسی آن، باید دقت عمل و اصلاحات سیاسی بیشتری صورت بگیرد. علم خود شاهد فروربختن نظام‌های سیاسی مشابه رژیم پهلوی در گوشه و کنار جهان بود. از بسوی دیگر در یک مقایسه سطحی نظام سیاسی حاکم بر ایران با سایر نظام‌های سیاسی می‌توانست به راحتی از شکندگی موقعیت حاکم بر ایران آگاهی یابد، به همین دلیل بود که به ویژه در نوشته‌های خصوصی‌اش که گاه درباره برخی از آنها با شاه گفت‌وگو کرده بود، با حالتی از بیم تحولات سیاسی و اجتماعی کشور را پیگیری می‌کرد، البته روند حوادث سیاسی کشور نیز درستی نگرانی و بیم اسدالله علم را مدت کوتاهی پس از مرگ وی به اثبات رساند. علم در ۲۵فروردین ۱۳۵۷ درگذشت. ۹ماه بعد، شاه از کشور گریخت و یک ماه پس از آن رژیم سلطنتی فروپخت…».